

تاریخ‌نگاری عصر ایلخانان

مطالعه موردی نظام‌التواریخ قاضی بیضاوی

دکتر عبدالرسول خیراندیش*

آمنه ابراهیمی**

چکیده

بستر تاریخ‌نگاری عصر ایلخانان، با آثار سترگ و قابل درنگ، علاوه بر ترسیم جنبه‌های گوناگون زمانه‌دارای عناصری هویت‌بخش است که در دوره سخت و دهشتناک حمله مغولان و حاکمیت آنها بر ایران - به عنوان قومی بیگانه و در وضعیتی دیالکتیک با ایران و ایرانی - قابل تعمق است. بدین‌سان با نگاهی ژرف‌کاوانه و دقیق، هویت‌بخشی منابع مذکور شایسته بررسی است.

این عنصر تاریخ‌نگاری در آثار مورخانی چون خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی (جامع‌التواریخ) و جوینی (جهان‌گشای جوینی) برجسته و بارز است. درباره این آثار سخن بسیار گفته‌اند؛ در حالی که در بین آثار این دوره، به اثر عبدالله بن عمر بن محمد مشهور به بیضاوی، نویسنده نظام‌التواریخ، توجهی نشده و این اثر به جهت کوتاه بودن، اغلب مورد بی‌اعتنایی و حتی بی‌مهری پژوهندگان قرار گرفته است. بدین‌سان در مقاله حاضر، با در نظر گرفتن مشخصه‌های تاریخ‌نگاری این عصر، با نگاهی نوپردازانه به متن نظام‌التواریخ، این اثر به بررسی و مذاقه گذاشته خواهد شد.

واژگان کلیدی

قاضی بیضاوی، نظام‌التواریخ، تاریخ‌نگاری، هویت، ایران.

تاریخ دریافت: ۸۹/۴/۲۵ تاریخ تصویب: ۸۹/۷/۱۵

* دانش‌یار گروه تاریخ دانشگاه شیراز (aikheirandish@yahoo.com)

** دانش‌جوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه شیراز (Ebrahimiameh280@gmail.com)

بر پهنه فراخ تاریخ‌نگاری ایران، تاریخ‌نگاری عصر ایلخانان به جهت فضای پدیداری متفاوت آن و ویژگی‌های منحصر به فرد و یگانه‌اش که سراسر با حضور مغولان پیوند خورده و روح ایرانی‌گری خود را حفظ کرده، اهمیت بسیاری دارد. بررسی و درنگ در این زمینه، از جمله ابعادی است که می‌توان در آن به کنه کنش و واکنش‌های ایرانیان در این‌جا مورخان ایرانی به مثابه نمود روح ایرانی - در برابر مغولان پی‌برد و به درک بهتر و روشن‌تری از فضای زمانه ایلخانان مغول دست یافت. در این میان، نقش و تأثیر حضور شخصیت‌های مذهبی چون قاضی بیضاوی (فقیه و متکلم شافعی) به عنوان شخصیتی ایرانی - مسلمان که هم استیلای مغولان بر گستره خاک ایران را شاهد بوده و هم به عنوان عالمی مذهبی که نوعی گرایش به دستگاه سنی خلفای بغداد داشته - که با هجوم هلاکو به نابودی کشیده شد - شایسته کندوکاو و بررسی است. از این رو، در این کوته‌واره با نگاهی به ویژگی‌های تاریخ‌نگاری عصر ایلخانان و همچنین با گذری بر زندگی و آثار قاضی بیضاوی، به ابعاد مختلف تاریخ‌نگاری او پرداخته خواهد شد.

ایلغار مغولان افزون بر تبعات مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، بر صفحه اندیشه‌ی تاریخ‌نگاری آثار بسیاری داشت. این آثار، تاریخ‌نگاری دوران ایلخانان را به جهاتی چند، از سایر ادوار مستثنا و برجسته می‌سازد و تاریخ‌نگاری پسین خود را متأثر می‌کند. افزون بر تعدد منابع، چهار مشخصه تاریخ‌نگاری این عصر بدین قرار است:

۱. گسترده شدن زاویه دید مورخان و توجه به تاریخ اقوام دور و نزدیک: با توجه به گستردگی فتوحات مغولان و شکل‌گیری ارتباطات بیشتر، دست‌رسی مورخان به دانسته‌های بیشتر تاریخی و ثبت آن در متن تاریخ فراهم شد. نمود این ویژگی در اثر سترگ و پربار جامع *التواریخ* خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی نهفته است.

۲. کاربرد زبان فارسی: پس از سقوط دستگاه دیرینه خلافت، عربی‌نویسی رو به ضعف رفت. علاوه بر این، به دلیل ناکارایی زبان مغولی و خط اویغوری، زبان فارسی که زبان دیوانیان عصر ایلخانان بود، در تاریخ راه باز کرد^۱ و به پایه‌ای درخشان دست یافت.

۳. وارد شدن اصطلاحات مغولی: سیطره حاکمیت مغول در ایران با وجود تساهل و تسامح آنها و حتی استحاله ایشان در فرهنگ ایرانی، به دور از تأثیرگذاری نبود. گواه این

۱. بیضاوی عبدالله بن عمر بن محمد، *الغایه‌اقصوی*، ج ۱، به کوشش علی محی‌الدین قره داغی، قاهره، ۱۹۸۲، مقدمه قره‌داغی، ص ۵۸-۵۱.

ادعا تأثیر اصطلاحات ترکی- مغولی به‌ویژه در زمینه اداری بر اصطلاحات فارسی است. کاربرد این کلمات در برخی موارد به روزگار ما نیز کشانده شده است.^۱

۴. توجه به هویت ایرانی- اسلامی: توجه به این بعد از تاریخ، به جهت ورود مغولان (بیگانگان) به صحنه تاریخ ایران دارای اهمیت بسیاری است. روی کردهای باستان‌گرایانه مورخان که نوعی شکوه و جلال الگوواره و سمبلیک را تداعی می‌ساخت، به همراه دیرینگی اسلام ایرانیان به عنوان نماینده برجسته روان‌شناسی اجتماعی آنان، هم‌زمان با حمله مغولان در تواریخ این دوره نشان روشنی دارد. گفتنی است این سه مورد اخیر به نحوی در نظام التواریخ نمود خاصی دارد که در بخش‌های بعدی بدان پرداخته خواهد شد.

مروری بر زندگی و آثار قاضی بیضاوی

عبدالله بن عمر بن محمد مشهور به قاضی بیضاوی، فقیه متکلم و مفسر شافعی است که در قرن هفتم قمری می‌زیست. زمان دقیق تولد او در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. وی زاده بیضای فارس است. پدر او امام‌الدین عمر بن محمد بیضاوی فقیه و قاضی‌القضات شیراز بود و در زمان حکومت ابوبکر بن سعد، اتابک فارس، به منصب قاضی‌القضاتی کل ممالک فارس رسید. نیک روشن است که دانش و شغل پدر، بستر مہیایی را برای پرورش و بالیدن پسرش، عبدالله فراهم کرد. گفتنی است که جد پدری بیضاوی با دو واسطه، از محضر ابی‌حامد محمد غزالی استفاده کرده بود.^۲ وی در سال ۶۷۸ قمری از سوی ابا‌قاسم، سوغون‌جاق نوئین امیر مغولی، مأمور رسیدگی به امور فارس گردید. بدین‌سان که ابا‌قاسم «در باب قضای مملکت فارس، مصلحتی اندیشید و خواست مولانا قاضی‌القضات السعید ناصر‌الملة و الدین عبدالله را که در علوم عقلی و نقلی، یگانه روزگار و صاحب تألیفاتی گران‌بها در تفسیر و شرح احادیث و فقه و اصولین و حکمت است، بدین منصب گمارد.»^۳ بدین منظور جلسه‌ای با حضور پرتعداد قاضیان، سادات، شیوخ و اهل علم برگزار شد و عده‌ای به بیضاوی و عده‌ای دیگر به ابومحمد یحیی بالی رأی دادند و بدین‌سان منصب

۱. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، تهران: انتشارات فردوس، ص ۳۰۸، ۱۳۷۳.

۲. عبدالله بن عمر بن محمد، بیضاوی، الغایه اقصوی، به کوشش علی محی‌الدین قره‌داغی، ج ۱، مقدمه قره‌داغی، ص ۵۸-۵۱ قاهره: ۱۹۸۲.

۳. عبدالله بن فضل‌الله و صاف (وصاف الحضرة)، تحریر تاریخ و صاف، نوشته عبدالمحمد آیتی، ص ۱۱۷، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.

قضای فارس به صورت مشترک به هر دو تعلق گرفت.^۱ بیضاوی پس از مرگ اباق، تنها در شیراز به قضاوت پرداخت. بیضاوی در عهد ارغون، بر منصب قضای بیضا، زادگاه خود قرار گرفت. بنا به گفته برخی، این مهم بعد از فرستادن کتاب تفسیر او یعنی *انوارالتنزیل و اسرار التاویل* صورت پذیرفت. میرمحمدباقر موسوی خوانساری در اثر خود، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات* و همچنین نگارنده نامه *دانش‌وران ناصری*، در این باره حکایاتی را نقل کرده‌اند که چندان موثق نیست؛ از جمله این که «بیضاوی به علت شلوغی درگاه ارغون، موفق به دیدار ایلخان نشد و از خواجه محمد کنجانی عارف که از شخصیت‌های بانفوذ و مورد توجه ارغون بود، تقاضا کرد تا کتاب تفسیرش را به ارغون اهدا کند. خواجه این مهم را به انجام رساند و ارغون به صدور فرمان قضای بیضا به نام قاضی بیضاوی دستور داد.»^۲ در مورد سال مرگ بیضاوی اختلاف نظر وجود دارد و منابع، وفات او را بین سال‌های ۶۸۵-۷۱۶ قمری قید کرده‌اند. اما آنچه روشن است این که وی در قریه چرنداب تبریز فوت کرده و در همان جا به خاک سپرده شده است.^۳

آثار بیضاوی

تعدد و تنوع مضمون آثار بیضاوی نشان روشنی از دایره وسیع دانش او دارد. آثار چاپ شده او عبارتند از:

۱. *انوارالتنزیل و اسرارالتاویل* (تفسیر قرآن)؛
۲. *طوابع النوار* (در علم کلام)؛
۳. *الغایة القصوی فی درایة الفتوی*؛
۴. *لب‌الالباب* در علم نحو؛
۵. *منهاج الوصول الی علم الاصول*؛
۶. *نظام التواریخ*.

۱. همان، ص ۱۱۷.

۲. میرمحمدباقر خوانساری، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، ص ۴۳۵، تهران: چاپ سنگی، ۱۳۶۷؛ ابوالفضل بن فضل‌الله ساوجی، نامه *دانش‌وران ناصری*، (شرح حال ششصد تن از دانش‌مندان نامی)، ج ۸، ص ۱۳۹-۱۴۰، قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالفکر، ۱۳۳۸.

۳. *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱۳، ذیل بیضاوی ص ۴۲۷، تهران: مرکز نشر دائرةالمعارف بزرگ اسلامی ۱۳۶۷. به نقل از محمدبن شاکر کتبی، *عیون التواریخ*، سال‌های ۶۸۸-۷۰۶ ق، نسخه خطی موجود در مرکز دائرةالمعارف، ص ۵۴، برای اطلاع بیشتر نک: مقاله کلبرگ در *دانش‌نامه ایرانیکا*

آثار خطی او نیز عبارتند از:

۱. تحفة البرار (در حدیث)؛

۲. مصباح الرواح؛

۳. منتهی المنی؛

۴. موضوعات العلوم و تعاریف‌ها.^۱

پیش از پرداختن به مبحث اصلی، باید گفت که برگزیدن این اثر به منظور بررسی و مطالعه، از آن‌جا نشأت می‌یابد که نظام‌التواریخ در بین آثار سترگی چون جامع‌التواریخ، جهان‌گشای جوینی، تاریخ و صاف و غیره، کمتر دیده شده و مورد پژوهش قرار گرفته و یا به عبارت بهتر، گاه اصلاً دیده نشده است؛ حتی برخی از پژوهش‌گران چون براون، آن‌را شایسته چاپ ندانسته‌اند.^۲ استاد زرین‌کوب نیز این اثر را به علت موجزگویی، دارای ارزش و اعتبار ندانسته است.^۳ اما میرهاشم محدث، در مقدمه چاپ اخیر نظام‌التواریخ از آن روی که این کتاب مورد ارجاع تاریخ‌نگاران اعصار پسین بیضاوی چون خواندمیر، میرخواند، حمدالله مستوفی و حتی میرزا حسین فسایی نویسنده فارس‌نامه ناصری قرار گرفته است، آن را اثری مهم و درخور توجه می‌داند.^۴ علاوه بر آن استاد بهار، بیضاوی را در شمار مورخان نامی عصر ایلخانان ذکر کرده^۵ و در کنار خواجه رشیدالدین و حمدالله مستوفی از او نیز به عنوان مورخی «پاکیزه‌نویس» نام برده است.^۶ بدین‌سان پرداختن به لایه‌های پنهان این اثر کوتاه، در شفاف‌سازی ذهن علاقه‌مندان و مشتاقان عرصه تاریخ‌نگاری ایلخانان، جدید و مهم به نظر می‌آید و سرانجام این پژوهش را به نوع اهمیت آن در نظر مورخانی می‌کشانند که به مضمون تاریخ او استناد کرده‌اند. از این رو در بخش‌های دیگر این کونه‌واره، به تعریف تاریخ از منظر وی، وجه تسمیه کتاب، پیش‌فهم‌ها، مضمون و انعکاس تاریخ مغولان در نظام‌التواریخ، و روش و ادبیات و استنادات تاریخ‌نگاری قاضی بیضاوی پرداخته خواهد شد.

۱. همان، ص ۴۳۰.

۲. ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ترجمه و حواشی از علی اصغر حکمت، ص ۱۴۳، ج ۳، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۷.

۳. حمدالله مستوفی، تاریخ‌گزیده، مقدمه عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۹.

۴. قاضی ناصرالدین بیضاوی، نظام‌التواریخ، به کوشش میرهاشم محدث، پیش‌گفتار، ص ۱۱، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۲.

۵. بهار، همان، ص ۱۷۰.

۶. همان، ص ۱۷۹.

تعریف و فایده تاریخ از منظر بیضاوی

تعریف و فایده‌مندی تاریخ از نظرگاه قاضی بیضاوی، براساس نوع جهان‌بینی او که بر عناصر مذهبی استوار شده، صورت‌بندی می‌شود. وی با تأسی از مضمون قرآن کریم که با وقایع تاریخی درهم آمیخته بر این نظر است که تاریخ، شرح تجارب و احوال گذشتگان است. از نظر او تاریخ، ره‌یافت‌هایی را به دست می‌دهد که گذشتگان برای برخورد با رویدادهای مختلف پی گرفته‌اند. از این رو، بعد تجربه‌انگیزی تاریخ، فایده و سودمندی روشنی را در زندگی مادی و معنوی انسان دارد.^۱

وجه تسمیه نظام التواریخ

قاضی بیضاوی در مورد نامیدن اثر خود، بر اساس سلسله‌ای بودن قدرت‌های مختلف در ایران که نوعی نظم را در خود نهفته دارد، عمل کرده و بدین سبب آن را *نظام‌التواریخ* نامیده است.^۲

پیش‌فهم‌های قاضی بیضاوی در تاریخ‌نگاری

نوع جهان‌نگری، دانش‌ها و علایق قاضی بیضاوی که صورت دهنده روی کرد او در تاریخ‌نگاری محسوب می‌شود، بازگو کننده صریحی است از اساس پیش‌فهم‌های او که در پس‌متن تاریخش نهفته است. اساس اندیشه و فهم تاریخ‌نگاری بیضاوی که دایره شمول تاریخ را در صفحه اندیشگی او تعیین و مشخص می‌کند، بر اهمیت هویت ایران‌زمین استوار شده است، از این رو، او بخشی را به تاریخ باستانی ایران اختصاص داده و بنیان‌گذاری جشن نوروز(جشنی که به جهت هدیه دادن و گرفتن مورد توجه تمامی حاکمان بیگانه در ایران بوده است)^۳ را در زمان جمشید پادشاه پیشدادی ذکر می‌کند. از سوی دیگر، وی به تاریخ سلسله‌های مستقل ایرانی پرداخته است که هم‌زمان با خلافت عباسی برگستره ایران با استقلال قدرت رانده‌اند؛ از جمله: صفاریان، سامانیان و دیالمه. وی که تاریخ خود را بر اساس نظم زمانی با سلسله‌ها پیش برده، به تاریخ سلسله‌های ترک‌نژاد نیز پرداخته است.

۱. قاضی بیضاوی، همان، ص ۳.

۲. همان، ص ۳.

۳. همان، ص ۱۸.

بیضاوی به عنوان مورخی که زاده بیضای فارس - تختگاه دیرینه ایران - است و در برابر هجوم قوم بیگانه مغولان قرار گرفته، می‌خواهد تعلق خاطر فزاینده خود را که در این فضا تحریک شده، به طرزی بارز نشان دهد و این مهم در شرح تاریخ سلغریان در فارس جلوه‌گر می‌شود. اگر این علقه میهنی را چون حلقه‌ای زنجیروار دنبال کنیم، حلقه دیگری از آن به زمان مغولان نیز می‌رسد و بیضاوی به روشنی در این قسمت از «ایران زمین»^۱ سخن می‌گوید. علاوه بر این، عنصر مذهب - این ماناثرین وجه و نماینده روان ملت‌ها - سوی دیگر پیش فهم‌های بیضاوی را صورت‌بندی می‌کند؛ عنصری که قلم او را به توجهاتی همسو می‌کشاند و او را به ثبت و ضبط گرایش‌های مذهبی و اعتقادات مختلف از جمله تاریخ اسماعیلیان سوق می‌دهد.

مضمون تاریخ

نویسنده نظام‌التواریخ که اثرش چون حلقه‌ای از زنجیره گفتمان تاریخ‌نگاری ایران به شمار می‌آید، مانند دیگر مورخان پیش از خود، مضمون تاریخ را شرح احوال انبیا، بزرگان و دانش‌مندان، پادشاهان و انسان به‌طور کلی می‌داند. او اثر خود را از حضرت آدم تا اباق‌انگاشته و این گستره زمانی را به چهار بخش تقسیم کرده است: نخست، شرح احوال پیامبران؛ دوم، بیان تاریخ پادشاهان ایران باستان یا به تعبیر خودش «ملوک فرس»؛ سوم، تاریخ خلفای اسلام و سرانجام چهارمین بخش، پادشاهان مستقل ایران هم‌زمان با حیات دستگاه خلافت عباسی (صفاریان، سامانیان، غزنویان، غوریان، دیالمه، سلجوقیان، اسماعیلیان، سلغریان، خوارزمیان و مغولان).^۲ گفتنی است که دیگر تاریخ‌نگاران، این شیوه چهار بخشی را به تاسی از بیضاوی پیشه خود کرده‌اند.

گرایش او به نگاشتن تمایلات اعتقادی - مذهبی در ثبت مواردی از قبیل زاده شدن پیامبر اسلام ﷺ، بت‌پرستی، عبادت، روزه و مراسم عزاداری، برآمدن مانی و مزدک و گسستن نبوت از قوم بنی‌اسرائیل و همچنین پرداخت او به تاریخ اسماعیلیان جلوه‌گری می‌کند.

از درون مایه‌هایی دیگر که به طرزی روشن در این اثر نمود دارد، توجه او به بعد تمدنی حیات بشری و ثبت دست‌آورد مهم انسانی یعنی شهرسازی است. نخستین اشاره او بنای

۱. همان، ص ۱۳۲.

۲. همان، ص ۳-۴.

شهر سوس بابل در زمان مه‌لاییل بن قینان از فرزندان حضرت آدم علیه السلام^۱ است. این عنصر مضمونی در قسمت دوم *نظام‌التواریخ* یعنی در شرح تاریخ پادشاهان ایران کهن، بازتاب پررنگی دارد. بنای شهر بلخ توسط پادشاه اساطیری ایران یعنی هوشنگ^۲، شهرهای استخر و دماوند به فرمان کیومرث^۳، نسا در فارس و کهن دژ در مرو و سارویه و اصفهان و بحرین به فرمان تهمورث^۴، گسترانیدن شهر استخر به دست جمشید^۵، شهر داراب جرد و کوره آن به امر داراب بن بهمن^۶، مرو و هرات و اصفهان به فرمان اسکندر^۷ و کوره اردشیر و کوره فیروزآباد در فارس و شهر بردسیر در کرمان به دستور اردشیر بابکان^۸ و... از جمله این موارد است.

پرداخت او در بخش پایانی *نظام‌التواریخ* به تاریخ فارس (سلغریان)، افزون بر علاقه نویسنده به زادگاهش، روشن کننده یکی از محورهای اصلی و مهم اندیشه تاریخ‌نگاری او یعنی توجه به تاریخ ایران کهن است. قاضی بیضاوی درباره علل شرح تاریخ سلغریان می‌نویسد:

سلغریان اگر در فسحت مملکت برابر دیگران نبوده‌اند اما سبب آن که فارس داشته‌اند و آن‌جا دارالملک ایران است و نیز در تشیید معاهد خیرات و تنفذ میرات از همگنان ممتاز بوده‌اند و اتابک سعد ابوبکر بن سعد، قطب این مردمان بوده بر سرآمده همگنانست و ملوک جهان بر تفوق و تقدم و بزرگواری او اتفاق کرده‌اند و نیز حقوق و تربیت و رعایت ایشان اباعنجد ثابت و لازم گشته، نخواستم که این کتاب از ذکر ایشان معطل و خالی باشد.^۹

شایان ذکر است که این روی‌کرد ویژه قاضی بیضاوی را وصاف‌الحضره که زاده شیراز بوده نیز به کار گرفته است.

۱. همان، ص ۸.

۲. همان، ص ۱۶.

۳. همان، ص ۱۵.

۴. همان، ص ۱۷.

۵. همان، ص ۱۷.

۶. همان، ص ۲۹.

۷. همان، ص ۳۰.

۸. همان، ص ۳۷-۳۸.

۹. همان، ص ۸۵.

مغولان در نظام التواریخ

قاضی بیضاوی که تاریخ خود را هفتاد سال پس از حمله مغولان نگاشته، مانند جوینی که هم‌زمان با حمله مغول می‌زیسته، با حرارت و شدت درباره این حادثه نمی‌نویسد. وی به خروج چنگیزخان در سال ۶۰۷ قمری و تصرف ایران و کشته شدن خلیفه اشاره نموده و هلاکو را به عنوان نخستین ایلخانی که بر ایران حکومت کرده، از مردان شجاع و صاحب رأی خوانده و توضیحی مزید بر آن نیاورده است.^۱ اما هنگامی که به عصر اباقاخان می‌رسد، او را «پادشاه ایران‌زمین» می‌خواند و از عدالت و اخلاق و بخشش او نسبت به مسلمانان تعریف می‌کند و از ستایش عمل کرد امیرسونجاق در عصر اباقا توسط مردم سخن به میان می‌آورد. سپس از تأثیر حضور خاندان جوینی و به‌ویژه شمس‌الدین جوینی بدین‌سان سخن می‌گوید:

... و درگاه ایشان سلاطین ایران را انجمن و مأمّن بوده و کام‌کاری و رفعتی که صاحب سعید را بدوده هیچ‌کدام را از وزرای ایشان نداده‌اند و هیچ دستور به آن صفت نستوده‌اند ... در تأسیس قواعد خیرات و ازاحت مواد و رعایت مسلمانان و مسلمانی و تفقد احوال فضلا و ترحیب و تعظیم علما قصب‌السبق از متقدمان و متأخران ر بوده...^۲

نیک روشن است که بیضاوی با برجسته ساختن اقدامات خاندان جوینی و قید «سلاطین ایران» در این قسمت، به همان مقصد اصلی خود همت گماشته که نوعی هویت‌بخشی به تاریخ ایران است.

روش تاریخ‌نگاری

بیضاوی در نگاشتن نظام‌التواریخ، بر پایه روش ایجاز‌گونه خود که آهنگ تندی از تاریخ را می‌نوازد، به نوشتن می‌پردازد؛ بنابراین در هریک از قسمت‌های مورد نظر خود به اختصار، چگونگی برآمدن، مسیر (ذکر مهم‌ترین واقعه) و افول قدرت‌ها را شرح می‌دهد و گاه تنها به ذکر مدت زمان و مرگ برخی از پادشاهان اکتفا می‌کند. افزون بر این، به گفته بیضاوی روش او مبتنی بر «صداقت» بوده که این مهم‌ترین ویژگی مورخ است؛ ویژگی‌ای که مورخ را در تشخیص روایت سره از ناسره یاری می‌کند و او را بر آن می‌دارد که صدق

۱. همان، ص ۱۳۲.

۲. همان، ص ۱۳۳.

واقعه را نقل کند. بیضاوی در این امر با رجوع به «تواریخ معتبر»، رسالت خود را به انجام رسانده است.^۱ با این همه، پیش از آن که بیضاوی بدین موارد اشاره کند، جایگاه فقاقت و قضاوت او در گستره وسیع فارس که مورد رجوع مردم بوده، اطمینان خاطر خواننده را به اعتماد بر مضمون تاریخ او می‌کشاند. در پی این مورد، بیضاوی با پرهیز از آوردن جزئیات می‌نویسد:

آن چه این علم را لابد بود به تمام ایراد کرده است.^۲

کلیت اثر وی بیان‌گر این معناست که وی تلاش بسیاری را برای عدم پرداخت به جزئیات بی‌اهمیت در پیش گرفته و این مهم در روش توصیفی او نشان روشن دارد. که تنها به مشهورترین صورت بیان رویداد متکی است، او با توصیفاتی کوتاه، به نوشتن می‌پردازد و معروف‌ترین صفات را برای افراد انتخاب می‌کند؛ صفاتی که بر متون مورخان و در حافظه تاریخی زمان جاری و ساری بوده است؛ از جمله هوشنگ پادشاهی با علم و ادب»، «یزید شوم»، «عمر بن عبدالعزیز خلیفه با علم و دیانت و تقوا»، «ابا قباد شاه عادل» و

اما چنان که اشاره شد، بیضاوی بر پایه توجه به مسائل مذهبی و اعتقادی، در پاره‌ای موارد با قلمی به نگارش و شرح واقعه می‌پردازد که نوع آن نوشتار روی کرد مخالفت‌جویانه او را بیان می‌کند؛ از جمله، در شرح برآمدن مانی و مزدک و هم‌چنین تاریخ ملاحده (اسماعیلیان)، پیش از آن که روی کرد خود را نسبت به اسماعیلیه در متن مشخص سازد، با خواندن آنها به عنوان «ملاحده» روشن می‌کند که درباره آنها چه نظری دارد. به پاره‌ای از شرح تاریخ اسماعیلیان توجه کنید:

حسن بن علی بن محمد الصباح: ظاهراً سمت ورع و صلاحیت داشت و پیوسته قواعد شرع را محافظت کردی تا به حدی در این باب مجد بودی که پسر خود را جهت خوردن خمر هلاک کرد و از شیعه اسماعیل بن جعفر الصادق می‌بود... و مظهر کار او در الموت بود و بیشتر مردم آن جا به قول او فریفته شدند...^۳

بدین سان با آوردن دو کلمه «ظاهراً» و «فریفته شدند»، علاوه بر نشان دادن موضع خود، ابطال آنها را به ذهن خواننده متبادر می‌کند. اما بیضاوی که خود از علمای بزرگ

۱. همان، ص ۳.

۲. همان، ص ۳.

۳. همان، ص ۱۱۵-۱۱۶.

اهل سنت به شمار می‌رود، در شرح وقایع مربوط به خلفای اسلام، با تعریف و تمجید از ابوبکر و عمر، درباره تقدم خلافت حضرت علی علیه السلام سکوت می‌کند.^۱ از دیگر نکات مهم در روش تاریخ‌نگاری بیضاوی آن است که وی در مواردی که به صحت رویدادی اطمینان ندارد، در پایان شرح خود به ذکر عبارت «الله اعلم» کفایت می‌کند^۲ و بدین‌سان برای دست یافتن به صورت واقع‌گرایانه‌تری از آن رویداد، درصد قیاس متون و مدارک برنمی‌آید و بر سنت مورخان پیشین خود پایدار می‌ماند.

ادبیات نظام‌التواریخ

قاضی بیضاوی در آغازین صفحات اثر خود که به عنوان مقدمه نگاشته، به این مهم اشاره کرده که این کتاب را «به زبان فارسی ساختم تا فواید آن عام‌تر بود».^۳ با توجه به آن که عربی، زبان علوم دینی به شمار می‌آمده و بیضاوی به گستره ایران و مردم آن توجه داشته، انتخاب زبان فارسی برای اثرش گویای توجه او به آگاهی ایرانیان از تاریخ است. نثر بیضاوی از عبارت پردازی و آرایه‌های ادبی عاری است؛ جملات او کوتاه و توصیفات او ساده است و همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، استاد بهار از این جهت او را در ردیف مورخان پاکیزه‌نویس قرار داده است؛^۴ پاکیزه‌نویسی که به دور از عبارت‌پردازی و مغلق‌نویسی، می‌توانست جریانی نو را در تاریخ‌نگاری پدید آورد اما به دلیل پی‌نگرفتن سایر مورخان، این نوع ادبیات تنها به قلم قاضی بیضاوی منحصر شد.

استنادات بیضاوی

بیضاوی در آغازین سطور اثر خود بدین مهم می‌پردازد که «این کتاب را از تواریخ معتبر فراهم آورده‌ام».^۵ بیضاوی در متن این اثر، تنها از چند منبع مورد رجوعش نام می‌برد. وی یک‌جا به *نصایح‌الملوک* غزالی^۶ و جایی دیگر به *آداب‌العرب و الفرس* ابن مسکویه ارجاع می‌دهد.^۷ اشاره وی به غزالی از سر ارادت خاندانی است اما ارجاع به

۱. همان، ص ۶۰.

۲. همان، ۱۱۴، ۱۱۸، ۶۸ و ...

۳. همان، ص ۳.

۴. بهار، همان، ص ۱۷۹.

۵. بیضاوی، همان، ص ۳.

۶. همان، ص ۱۵.

۷. همان، ص ۱۶.

ابن مسکویه با در نظر گرفتن اندیشه خردگرایانه او در تاریخ‌نویسی، اهمیت بسیاری دارد. بیضاوی در یک مورد دیگر به کتاب *التاج هلال صابی* مراجعه کرده است. و در جای دیگر، به موضح کتابی از فخرالدین نصر بن علی بن علی المریمی استناد می‌کند. کتاب *طبقات فقها* از شیخ ابواسحاق فیروزآبادی نیز از دیگر آثار مورد رجوع اوست. او به قرآن نیز در مواردی اشاره کرده، از جمله درباره قصه آدم و حوا^۱ و فرقه صابیان.^۲

بیضاوی در بعضی از قسمت‌ها تنها به ذکر «گویند» و یا «بعضی گویند» و «قومی گفته‌اند» و نظایر آن بسنده می‌کند. نکته‌ای که از استفاده او از ضمیر جمع در این افعال دریافت می‌شود، آن است که بیضاوی صورت حادثه‌ای تاریخی را انتخاب کرده که جمعی از مورخان بر آن اتفاق نظر دارند و این نشانی است بر دقت او در انتخاب خبر که سبب شده تا اثرش مورد رجوع سایر مورخان نیز قرار گیرد. کاربرد فعل «گوید» و «منقول است» هم با روی کرد خاص او به تاریخ‌نگاری می‌تواند تکیه و اعتماد او را به روایتی مورد وثوق نشان دهد.

نتیجه

قصیدت مجدانه تاریخ‌نگاری بیضاوی که از دیدی آسیب‌شناسانه مایه می‌گیرد، در بر آوردن اثری ماندگار و مسلماً پرخواننده و مورد ارجاع مورخان بزرگ پسین خود قابل تحسین و درنگ است. فارسی‌نویسی ساده او که ادبیاتی نوپردازانه در تاریخ‌نگاری را نشان می‌دهد، توده مردم را مخاطب می‌سازد و مضمون هویت‌بخش این اثر که مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌دهد، سراسر بازگوکننده روی کرد منحصر به فرد او در تاریخ‌نویسی است. با توجه به آنچه گفته شد و نقش بارز عناصر تاریخ‌نگاری بیضاوی که سراسر با حس میهنی گره خود است، خوانش اثر بیضاوی چونان بازگو کننده سازه‌های فرهنگی ایران، نقش مهمی در برساختن رگه‌های هویت‌بخش به بدنه جامعه ایران در عصر خود داشته و بخش بزرگی از آسیب‌های روانی - هویتی جامعه را جبران کرده و در کنار سایر عوامل، سبب حفظ هویت ایران و ایرانی در زمانه حکومت بیگانگان مغول گردیده است.

۱. همان، ص ۶.

۲. همان، ص ۹.

منابع

۱. براون ادوارد، *تاریخ ادبی ایران*، ترجمه و حواشی از علی اصغر حکمت، ج ۳، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۷.
۲. بهار، محمدتقی، *سبک‌شناسی (تاریخ تطور نثر فارسی)*، ج ۳، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.
۳. خوانساری، میرمحمدباقر، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، تهران: چاپ سنگی، ۱۳۶۷.
۴. *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۳، تهران: مرکز نشر دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷.
۵. ساوجی، ابوالفضل بن فضل‌الله، *دانش‌وران ناصری شرح حال شش صد تن از دانشمندان نامی*، قم: موسسه مطبوعاتی دارالفکر، ۱۳۳۸.
۶. صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۳، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۳.
۷. قاضی بیضاوی، عبدالله بن عمر بن محمد، *نظام‌التواریخ*، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۲.
۸. _____، *الغایة القصوی*، به کوشش علی محیی‌الدین قره‌داغی، قاهره، ۱۹۸۲.
۹. وصاف (وصاف الحضرة) عبدالله بن فضل‌الله، *تحریر تاریخ وصاف*، به کوشش عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۰. مستوفی حمدالله، *تاریخ گزیده*، مقدمه عبدالحسین نوایی، مقدمه، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۹.
۱۱. سایت ایرانیکا، www.studia iranica.com. 2008/12/20.

